بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 1/12/1386

بحث در مساله تعدد شرط و اتحاد جزا بود ،به اینجا رسیدیم که آیا از مفهوم یکی از دودلیل به قرینه دلیل دیگر باید رفع ید کنیم و هر دلیل را مفهومش را به خاطر منطوق دلیل دیگر قرار شد رفع ید کنیم آیا مفهوم به طور کامل باید کنار گذاشته بشود یا به نحو فی الجمله ؟ عرض کردیم مرحوم آشیخ محمدحسین فرموده اند که قاعده اقتضا میکند که اطلاق انحصار شکسته بشود نه اصل انحصاربه خلاف مرحوم آخوند که فرمودند لعل العرف یصاعد بر اینکه اصل انحصار را ما زمین بگذاریم، ما این اشکال را طرح کردیم که انحصار کأنّ یک امر وحدانی است ،قابل انحلال نیست ،و حصر اضافی و حقیقی بازگشتش به تقیید جزا هست و تا جزا مقیّد نشود حصر مقیّد نمیشود ،بعدا فکر کردم دیدم نه این مطلب ما و اشکال ما وارد نیست و حق با آشیخ محمد حسین است و به آن سبک نباید بحث را طرح کنیم، حالا من نسبت توقفیه را عرض میکنم و در آن پیاده میکنم ،شبیه همان را هم در انحصار میشود گفت ، ببینید اگر دلیل اول ما این هست إذا خفی الاذان وجب القصر و دلیل دوم إذا خفیة الجدران وجب القصر در این مثال معروف ما بیایم این جملات شرطی را به جاش مفهوم اسمی توقف بگذاریم جمله اول ما میشود وجوب القصر متوقف علی خفاء الاذان خوب این توقف میتواند مقیّد بشود میشود استثناء بخورد وجوب القصر متوقف علی خفاء الاذان الا مع خفاء الجدران فانه لایتوقف وجوب القصر علی خفاء الاذان در جایی که خفاء جدران باشد دیگه این توقف وجوب قصر بر خفاء اذان مطرح نیست این توقف در غیر صورت خفاء اذان هست ،معقول است ، توقف لازم نیست توقف مطلق باشد ممکن است در بعضی صورتها توقف باشد توقف نباشد، فرض کنید میگم إذا جاء زیدا فاکرمه احتمال میدیم اگر زید پدر شما هم باشد وجوب اکرام داشته باشد خوب ما میگیم توقف وجوب اکرام زید بر آمدنش در صورتی هست که پدر شما نباشد میشود مقید کرد، اساسا حالا به طور کلی آنچیزهایی که ما جزا را مقیّد میکنیم همیشه میشود نسبت را هم مقیّد کرد فرض کنید میگیم زیدٌ عالم ٌ فی یوم الجمعه ،عالم فی یوم الجمعه را را شما یک موقع به زید حمل میکنید ،یک موقعی حمل را مقیّد میکنید میگید اتحاد زید و عالم در روز جمعه است، اینکه ما میگفتیم ممکن است جزا را مقیّد کنیم آن میشود ولی لازم نیست حتما به نحو تقیید جزا باشد میتواند به نحو تقیید خود نسبت جمله باشد ،نسبت اتحادیه ای که در جمله حملیه نسبت حملیه در جمله شرطیه نسبت توقفیه ، آن هم امکان پذیر هست ،پس به آن سبک نباید اعتراض کنیم ما اساسا انحصار، توقف،اینها مفهوم وحدانی هستند قابل تقیید نیستند، نه، قابل تقیید هست ،بحث را به یک گونه دیگری باید طرح کرد آن این است :بحث هست در جایی که یک دلیلی اطلاق افرادی داشته باشد و اطلاق احوالی، گفتن اکرم العلماء فی کل یومٍ ،ما میدانیم که زید این وجوب اکرام در هر روز را ندارد ،احتمال میدهیم اصلا وجوب اکرام نداشته باشد یعنی عموم افرادیش تخصیص خورده باشد ،احتمال میدهیم که نه زید وجوب اکرام داشته باشد ولی نسبت به زید این وجوب اکرامش به نحو مطلق نباشد در غیر روز جمعه باشد ، ما میدانیم زید در روز جمعه وجوب اکرام ندارد این بحث در آن بحث دوران امر بین تمسک به عموم ازمانی یا استصحاب حکم مخصص در آن بحث این فرع مطرح است ،که جایی که ما میدانیم زید روز جمعه وجوب اکرام ندارد پس بنابراین یک وجوب اکرامی روی زید رفته باشد علی وجه الاطلاق الازمانی این درست نیست ،قطع داریم که چنین نیست، اگر دائر بین این است که یا اصلا زید وجوب اکرام نداشته باشد در نتیجه اطلاق افرادی یا عموم افرادی ازش رفع ید شده باشد ، یا از اطلاق احوالی نسبت به زید دست کشیده باشیم میگیم زید را شامل میشود ولی زید برخلاف سایر افراد وجوب اکرامش محدود است ،وجوب اکرام در سایر روزها منهای روز جمعه را براش ثابت کنیم،این صورت مساله است ،بعضی از آقایون اینجا مدعی هستند که باید ما اطلاق را تقیید کنیم حالا قبلش این نکته را من ضمیمه بکنم اگر ما از عموم افرادی را رفع ید ازش کردیم به تبع نسبت به زید عموم احوالی هم نیست ولی این عموم افرادی که در حق زید نیست خلاف قاعده نیست آن عموم احوالی خلاف اصل است که زید مشمول حکم باشد ولی وجوب اکرامش در یک زمان خاصی باشد،یعنی در واقع اطلاق احوالی در طول اطلاق افرادی است یعنی آن افرادی که تحت عموم هستند میگه آن افراد باید حتما در همه زمانها مشمول حکم وجوب اکرام باشد والا اگر از اول یک فرد خارج کردیم اطلاق احوالی دیگه تخصیص نمیخورد نسبت به زید ،این شکلی نیست که امر دائر بین دو تصرف هست یا یک تصرف ،امر دائر بین یک تصرف است آن تصرف تصرف در اطلاق احوالی است یا تصرف در اطلاق افرادی زید اگر از تحتش خارج شد دیگه هیچگونه مخالفت ظاهری نسبت به اطلاق احوالی و اطلاق ازمانی نیست خوب صحبت سر این است که حالا که چنین است کدام را آیا آنی که در رتبه متأخّر هست آن را ازش رفع ید بکنیم ،تقدم و تأخّر رتبی اینجا منشأ این میشود که ما آنی که در رتبه متأخّر هست ازش رفع ید کنیم ؟ بعضی از آقایون مدعی هستند که باید اطلاق افرادی را حفظ کرد ،عموم افرادی را حفظ کرد، و در آن عموم یا اطلاق ازمانی و احوالی در او تصرف کرد، و او کأن متعیّن هست برای تصرف کردن، ولی این مطلب خیلی مطلب واضحی نیست،هر دوتای اینها در عرض هم هستند ما علم اجمالی داریم که یک ظهوری اینجا تساقط کرده است ،یک مخالفت ظاهری هست ، مخالفت ظاهر نسبت به اطلاق احوالی کمتر از مخالفت ظاهر نسبت به اطلاق افرادی نیست به خصوص اگر شمول حکم نسبت به این فرد خیلی قوی نباشد و اطلاق احوالی خیلی قوی باشد یعنی اظهر و ظاهر هم اگر باشد آنجا که واضحتر آنجا شاید قانون این هست که بگیم این فرد را شامل نمیشود اصلا ،اگر از اول اطلاق احوالی یک اطلاق خیلی قویی باشد نسبت به اطلاق احوالی در واقع آن بحث اظهر و ظاهر و آن بحثها پیش میاد والا مجرد اختلاف رتبه و اینکه اطلاق احوالی در طول عموم یا اطلاق افرادی است این منشأ ترجیح نمیشود من این مدتها در ذهنم بود که این وجهی برای تقدیم ندارد ،حالا این مطلب راداشته باشید حالا بیایید در مانحن فیه در ما نحن فیه ما یک ظهوری در مفهوم داشتیم به نحو مطلق ،اولا اصل نسبت توقفیه را دلیل دالّ برش بود آن هم با نحو مطلق با مقدمات حکمت با هر چی ما نتیجه گرفتیم این توقف به نحو مطلق هست ما میدانیم این توقف به نحو مطلق وجود ندارد دلیل این را نمیخواهد بیان کند، یا اصلا اصل توقف را باید ازش رفع ید بکنیم یا مطلق بودنش را باید ازش رفع ید بکنیم،دقیقا مثل همان بحث هست که آیا ازاطلاق احوالی باید رفع ید کرد یا از اصل آن موضوعی که اطلاق احوالی روی آن موضوع پیاده شده است از او باید رفع ید کرد ،هیچ وجهی به نظر نمیرسد ومن هنا یظهر وجه کلام حاج شیخ یک تعبیری کرده بود که ما مناقشه درش میکردیم از اینجا ظاهر میشود ان مناقشه ای که به حاج شیخ میکردیم ناوارد است ،ایشان میفرمودند که ظهور دلیل در مفهوم داشتن انقدر قوی نیست که ما آن را بخواهیم به دلیل قرینه دیگر حفظ کنیم ، این تعبیر در تقریرات آقای اراکی از کلام حاج شیخ وارد شده بود، توضیح داده نشده بود این بیان میتوانیم این را توضیح بدهیم که ما در واقع میدانیم اینجا از مفهوم باید رفع ید کنیم ،آیا از اصل مفهوم رفع ید کنیم یا زا اطلاقش رفع ید کنیم مقایسه بین این دو تا هست، نه بین اطلاق مفهوم یا ظهور یا اصل مفهوم و منطوق ،آن را که به هر حال فرض این است ما قرار است از مفهوم رفع ید کنیم آن یک بحث دیگه است حال که قرار شد از مفهوم رفع ید کنیم ظهور دلیل در مفهوم در اصل مفهوم داشتن اگر خیلی قوی بود ما میگفتیم این کانصّ است باید مفهوم داشته باشد چیکار میکنیم اطلاقش را تقیید میکنیم ، ایشان میگه نه ظهورش در اصل مفهوم داشتن انقدر قوی نیست که از این ظهور ما نتوانیم رفع ید کنیم ، پس بنابراین از این ظهور ما رفع ید میکنیم کأنّ اظهر و ظاهر که بخواهیم بسنجیم بین ظهور دلیل در اصل مفهوم داشتن و ظهور اطلاق مفهوم ظهور دلیل در اصل مفهوم داشتن اضعف است پس بنارباین ما ظهور دلیل در اصل مفهوم داشتن را زمین میزنیم و او را از بین میبریم ،و من هنا یظهر اگر هم تعارض هم داشته باشد یعنی بگیم دو تا ظهور وجود داشته ، علم اجمالی داریم اجمال پیش میاد، اگر هم ما نگیم که ظهور است ، مرحوم آخوند شاید وجهی که میخواهند بگن عرف مساعد بر این که از اصل مفهوم رفع ید میکنیم وجهش همین باشد که عرف متعارف ظهور دلیل در مفهوم را انقدر قوی نمیبیند که حالا که قرار است از اطلاق مفهوم رفع ید بشود اصلش را حفظ کند ، کلام مرحوم آخوند چند جور توجیح میتواند داشته باشد یکی اینکه منطوق دلیل دیگه شاهد میشود برای اینکه در مقام بیان نیست که گفتیم که اگر در مقام بیان نباشد اصل مفهوم از بین میرود، دومین تقریب که نه در مقام بیان هم باشد ظهور در مقام بیان بودن داشته باشد بعد ما ظهور در مفهوم هم داشته باشد این ظهور قویی نیست که ما این ظهور را مجبور باشیم حفظ کنیم و به قرینه آن در اطلاق مفهوم تخصیص قائل بشویم، من هنا یظهر یک نکته ای آن این است که ما تقریبی که عرض میکردیم ،حالا یک نکته دیگه ای میخواهم عرض کنم اگر ظهور دلیل در مفهوم داشتن و مفهوم داشتن به نحو مطلق هر دوتاش ظهورهای قویی بودن ،نشود از ظهور دلیل در اصل مفهوم داشتن و از اطلاقش رفع ید کرد نتیجه اش تعارض میشود، بین این دلیل ومنطوق دلیل دوم تعرض میشود، که البته خارج از مفروض کلام ما است مفروض کلام ما این هست که به هر حال امکان رفع ید از مفهوم را داشته باشیم ومن هنا یظهر که آن مبنایی که ما در اصل مفهوم انتخاب کردیم که مفهوم را به نحو کلی منکر شدیم گفتیم در موارد خاصّه مفهوم هست ، معمولا در قرائنه خاص یک قرائنی وجود دارد که آن قرائن ظهور دلیل را در اصل مفهوم داشتن و در اطلاقش چنان ظهور قویی میکنه که دیگه این جمع عرفی نیست دست کشیدن از این ظهور، فرض کنید طرف آمده سوال کرده متی یقصّر المسافر، این در مقام این است که میخواهد وظیفه تقصیرش را بداند ،در مقام تحدید حدّ است ،مفهوم داشتنش خیلی واضح است یعنی میخواهد بگه کجا این کار را باید بکند قبل از او نمیشود ،اصلا در مقام مفهوم است، اینکه بعضی وقتها تقصیر حدّش این هست خلاف ظهور قویّ این دلیل هست در اینجور مواردی که دلیل ظهور در مفهوم دارد و ظهور در اطلاق مفهوم هم دارد اینجا اگر با دلیل دیگه تعارض داشته باشند اگر وجوه دیگری نتوانیم ما طرح کنیم این دوتا با هم متعارض میشوند و اساسا یک نکته عامی هست در کل این بحث که آقایون مثل اینکه مفروض گرفتن که یکجوری این دوتا دلیل جمع عرفی دارد حالا چه شکلی هست بحث کردن ،خیلی واضح نیست ممکن است ما بگیم در برخی موارد اینجا تعارض مستقر میشود اینطوری نیست که حتما بدوی تلقی کنیم،(یک نکته اینجا وجود دارد یک جمع عرفیی اینجا هست که این را در لابلای فرمایش مرحوم آقای حاج شیخ در این بحث آمده است ولی کما ینبغی به آن اهمیت داده نشده در حالی که یک وجه قابل توجهی هست و خیلی وقتها خود فقها در عمل اینطوری جمع کردن حالا بعد من نمونه هاش را میگم و میخواهم ضوابط جمع عرفی را طرح کنم و آن این است که یکی از دوتا دلیل را ما بر معرفیّت حمل کنیم بگیم معرّف هست،حالا معرّفیت هم چند جور تصویر ممکن است بشود بحث تصویر ابتدائیش را بگم تا بعد رو مثالهاش ، ممکن است (خیلی به نظرم قانون عامی نمیتوانیم ما پیاده کنیم و فرق دارد این است که در واقع ما تصورمون این نیست که یک قاعده ای بشود ذکر کرد و موردی مشی کردن بهتر است،حالا یک وجه جمع دیگه ای که وجود دارد آن بحث اینکه یکی از این دوتا را حمل بر معرّف کنیم ،یکیش را که حمل بر معرف میخواهیم بکنیم شرط ثبوتی ممکن است دیگری باشد این یکی معرف بر آن یکی باشد این یک جور ، جور دیگه این هست که شرط ثبوتی مجموع الامرین باشد ،یعنی یکی از اینها از یک جهت جزء الموضوع است نسبت به تحقق دیگری معرف هست حالا یک نمونه عرض کنم در مساله مایعی که خارج میشود مردد بین منی هست و بول ، اگر استبراعی نشده باشد ،آقایون میگن اگر به دفعٍ وشهوةٍ و فطورٍ به این قیود خارج بشود حکم میشود که منی است و الا حکم به بول میشود، ولی همین آقایون تعبیری گاهی اوقات بعضیهاشون دارند میگن یکی از این ها اماره بر تحقق دوتای دیگه است و مجموع الامرین که حکم ثبوتی روی آن رفته است محقق میشود اگر بدن سست بشود و نداند که به دفع و .. بوده جمع بین ادله را این شکلی کردن اینها معرف بر سایر قیودات هست یک موقع این شکلی است یک موقع اصلا نه میگیم فرض کنید که خروج عن شهوةٍ ملاک است فطور اماره است بر تحقق آن یکی این هر دو جورش میشود معرفیّت و اماریّت را تصویر کرد حالا باید دید چه شکلی اثباتا این ها ما میتوانیم با هم مطرح کنیم ، حالا میخواهم مثالها مختلفی برای معرفیّت عرض بکنم ،معرفیّت مرحوم حاج شیخ تعبیر میکند که کدام را معرف بر دیگری قرار بدهیم این معلوم نیست بنابراین این بعید هست و امثال اینها پاسخ این مطلب این هست که خیلی وقتها معرف یک ویژگیهایی دارد که یکی از اینها را معرف دیگری قرار میدهند نه هر دو را، اولین جایی که این بحث معرفیّت مطرح شده است در کلام ابن ابی عمیر هست یک عبارتی در کافی ازش نقل کرده در بحث استقرار مهریه در استقرار مهریه دو دسته روایت داریم یک دسته میگه استقرار مهریه به دخول است إذا دخل الرجل بالمرأه وجب المهر ، یکسری روایات میگه ارخی الستار وقتی پرده افتاده بشود مهر واجب میشود ایشان در واقع افتادن پرده را میگه اماره شرعیه هست بر دخول ،ایشان اینطوری مطرح میکند جمع بین این ادله این هست که ما میگیم که شارع موضوع ثبوتیش روی دخول است ،حکم واقعی روی دخول رفته است ولی حکم ظاهریی که مدار حکم قاضی است حکم قاضی بر مبنای حکم ظاهری و حجت شرعیه حکم میکند وقتی ارخاع ستور شد ظاهرا مهر ثابت میشود بنابراین اگر زن خودش میداند که قهرا میداند که دخول شده یا نشده بینها و بین الله حکم واقعیش تابع دخول شدن و دخول نشدن است ولی حکم ظاهری که مبنای حکم قاضی هست ارخاع ستور است ، اینجا دخول اماره بر ارخاء ستور نیست ارخاء ستور اماره بر دخول هست فرقش چیست بعدا توضیح میدهم این یک مثال، مثال دیگر که حمل بر اماریت شده در بحث قتل عمد است یکسری روایت میگه قتل عمد آنچیزیست که قاتل تعمد عمد داشته باشد یکسری روایات هست میگه اگر آلت قتاله باشد قتل قتل عمد است،آقایون اینطور جمع کردن گفتن آلت قتاله اماره بر عمد است ،کسی که آلت قتاله هست و قتاله بودنش هم میداند یک قمه دست گرفته با طرف دارد دعوا میکند این آلت قتاله هست ،اینجایی که آلت قتاله بودن اماره بر قصد قتل دانسته شده است این هم یک مثال دیگه. مثال سوم در بحث پرندگان حلال گوشت و حرام گوشت صفیفه اکثر من دفیفه آنی که بال زدنهاش بیشتر هست آن حلال گوشت است و الا حرام گوشت است ، یک ضابطه ای هست در بعضی روایات وارد شده است در بعضی روایات هست که میگه آنهایی که سنگدون داشته باشند یکسری ضابطه های دیگه را ذکر کرده ،یکی از جمعهایی که آنجا مطرح شده مساله این است که این سنگدان و امثال اینها اماره است بر اینکه صفیفه اگثر من دفیفه ،این هم یک مثال دیگه .مثال دیگه در مورد حد مکانی مسافر است در بعضی روایات حد 8 فرسخ قرار داده شده است یا 4 فرسخ رفت 4 برگشت،این یک ملاک،ملاک دیگه مسافت یک روز قرار داده شده است ، مقداری که متعارفا یک روز سیر مسافت میشود،یک جمع جمعی است که از حاج آقا شنیدم که حالا تقریبش را بعد عرض میکنم که اقایون معمولا هم همین را قائل هستند که ملاک واقعی 8 فرسخ است آن یکی اماره هست بر 8 فرسخ ، این مثالها را در نظر بگیرید چطور میشود که اماره را از ذوالاماره تشخیص داد دوویژگی باید اماره داشته باشد که یکیشون اماره باشد یکیشون ذوالاماره شاید غیر اینها من مثالهایی که اجالتا من به ذهنم خطور کرده اینها بود اینها را دقت کنید تا مطلب واضح شود.